

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

خالق داد پغمانی - مونشن

۱۱ اکتوبر ۲۰۱۱

دردم از خدا، گله ام از همسایه

قبل از آن که داخل موضوع مورد نظر کردم و این ضرب المثل پرمحتوای مردم ما را به مثابه مصداق کامل آن معرفی دارم، لازم است بنویسم:

همان طوری که بار ها نوشته ام، با تأسف آشنائی من با ادبیات سیاسی و در کل امور سیاسی خلاف عمر خزان زده ام بسیار کم و حتا ناچیز است و اگر اینجا و یا آنجا گاهگاهی چند نکته ای از قلم من به نشر می رسد، همه را مدیون و مروهون کمک های بی دریغ متصدیان پورتال و ویراستاران آن می باشم. لذا اگر در موضوعی که امروز می خواهم بنگارم و از قرار درک خودم یک موضوع سیاسی و کاملاً سیاسی است کم و کاستی از لحاظ کاربرد واژه های سیاسی به وجود آید، از قبل معذرت می خواهم؛ زیرا می دانم شما بزرگواران حتماً می دانید که باید با نو آموزان از در مامشات پیش آمد و دست شان را گرفت نه این که با سیلی آنها را از هر چه نوشتن و خواندن است متنفر ساخت.

دومین نکته سیاسی است که باید به استقامت "هیأت تحریر آذرخش" فرستاده شود، زیرا با وجود آن که مسأله مورد نظر از مدتها چه که از سالها بدین طرف ذهنم را آزار می داد اما جرأت آن را نداشتم تا در مورد اظهار نظر نمایم، مگر وقتی نوشته اخیر "آذرخش" را زیر عنوان "در تقبیح تجاوز امپریالیستی امریکا و متحدین بر حریم کشورما" خواندم و مشاهده نمودم که آنها به مثابه یک نهاد مبارزاتی سیاسی با سابقه و خوشنام عین موضع این قلم را بیان می دارند، به اعتبار نوشته آنها به درستی نظر خویش بیشتر معتقد شده، قلم برداشتم تا آنچه را در آن مورد می اندیشم بر کاغذ بیاورم، مطمئناً؛ اگر نوشته "آذرخش" نمی بود من عاجز شاید تا مدتهای مدیدی جرأت بیان این مطلب را به خود نمی دادم.

و اما بر گردیم به عنوان مقاله یعنی "دردم از خدا، گله ام از همسایه":

در این که ضرب المثل ها در مجموع در میان هر قوم و ملتی که شکل می گیرد و در بستر زمان برای خود جای خاصی را اشغال می نماید، می توانند به حیث عصاره تجربیات نسلی در مورد خاصی به شمار آیند، فکر نمی کنم کسی با من مخالف باشد، که اگر باشد هم برایم اهمیت خاصی ندارد، زیرا مسؤول چگونه اندیشیدن دیگران نبوده

نیستیم. و اما این که ضرب المثل بالا که به حیث عنوان مقاله انتخاب شده، چه نکته ای را می رساند، می توان نوشت:

تا جایی که من می دانم این ضرب المثل بین شهریان کابل به خصوص اناث وقتی مورد استفاده قرار می گیرد، که بخواهند فردی را متوجه خطا و خبط وی در مورد دوست و یا دشمن و یک درجه بندی دوستان و دشمنان بنمایند، بدان معنا که وقتی می بینند فردی به عوض آن که طرف اصلی را که باعث اذیت و آزار وی شده است، مورد ملامت قرار دهد، می پالد و می پالد و به اصطلاح موجودیت یک "کل بچه" را علت شوری آب ابحار معرفی می دارد، برایش می گویند: خواهر و یا برادر:

دردم از خدا، گله ام از همسایه". اصل کسی که حقت را خورده و یا به تو ظلم نموده، را گذاشته، آمده ای از یخن یک "سوم جاگه" گرفته ای. و یا این که "زورت د خر نمی رسه، دیالانش می زنی" اگر واقعاً در گفتارت صادق هستی، برو یخن کسی را بگیر که این ظلم را بر تو روا داشته و این آتش را مشتعل ساخته است، نه این که هرچه داد و فریاد بلد هستی، بر بالای همسایه بکشی که چرا دود آتش از ورای دیوار تو به طرف ما می آید.

امیدوارم با این تذکر و چند مثال منظوم از "عنوان" روشن شده باشد، اگر هم نشده باشد، فرق نمی کند یا بروید نزد ملای سرکوچه تان و یا این که از خودم بپرسید، تا بیشتر بنویسم. و اما این که کجای این ضرب المثل سیاسی است، برای خواندنش به اصطلاح مردم کابل باید دردتان را به فراری خورده، حوصله پیشه نمائید.

وقتی در "لیسه غازی" متعلم بودم، از خوشبختی و یا هم بدبختی یکی از معلمان خوب، دانشمند و پاکیزه طینت و منزه کردار ما آقای "محسن رهنما" بود. و اما اول باید بنویسم که چرا خوشبختانه و بدبختانه را همزمان آوردم. خوشبختانه به خاطری که در طی ۳ سالی که وی معلم تاریخ ما بود از وی به اندازه جاغور و ظرفیت خود مطلب فرا گرفتم، بد بختانه به خاطری که دیدن وی یکی از عللی بود که سرانجام کلاه معلمی بر سر من هم گذاشته شد. در جریان یکی از روزها یکی از شاگردان که حالا می دانم با زکاوت تر از من و امثال من بود، از استاد "رهنما" پرسید:

"استاد علت این که هر چه مشکل داریم و هر چه کمبود داریم، آن را به گردن همسایه ها می اندازیم چیست؟" استاد بعد از اندکی مکث، به مانند همیشه مثل آن که از قبل برای پاسخ دادن به این سؤال آمادگی گرفته با تائی و متانت همیشگی گفت:

"راجع به اوضاع فعلی من زیاد نمی دانم، مگر وقتی خواسته باشم پاسخت را از ورای اوراق تاریخ بدهم بهترین و روشنترین جواب را می توان در «یاسای» چنگیز یافت. در آنجا آمده است، برای آن که جوانان مغول شمشیر بر روی هم نکشند، نباید از پشت زین پائین بیایند و برای آن که باز هم به جان هم نیفتند و از همدیگر غارت ننمایند، باید همیشه آنها را به طرف همسایه ها و دیگران سمت داد" هم چنین افزود:

"با در نظر داشت آن اصل «یاسای» گفته می توانیم که در تاریخ وقتی قدرت ها توان مقابله با مشکلات خودی را نداشته اند، همیشه کوشیده اند تا با علم کردن قضیه همسایه ها اذهان مردم را بدان سمت منحرف نمایند" آنچه را در بالا از قول استاد "رهنما" یاددهانی نمودم، اگر در طرز افاده با گفتار مستقیم آن استاد عزیز مغایرت داشته باشد به سر خودم قسم، که از لحاظ محتوا سر موئی هم با گفته های وی تفاوت نمی کند.

این که انسان دانشمندی چون جناب "رهنما" چرا آن طور برخورد نمود و با زدن گریز به "یاسای" چنگیز و انتقاد از آن ظالم مطلب خویش را بیان داشت اگر آن روز نمی دانستم مطمئن باشید اکنون می دانم که چرا آن کار را کرد،

او با آن گفتار و به صورت تلویحی ستراتیژی تبلیغاتی خاندان طلائی به خصوص هاشم جلاد را نقد نمود. او که نمی خواست خود را با پشک سلطنت در یک جوال بیندازد و از طرف دیگر آن اخلاق را هم داشت که برای شاگردان توضیح درستی ارائه دارد، با همان شیوه ای که آمد، به پرسش شاگرد پاسخ گفت.

سیاست منحرف ساختن افکار مردم افغانستان از مشکلات داخلی آنها به طرف پاکستان و احیاناً ایران که در زمان خاندان طلائی تبلیغ می شد و به مردم چنان تفهیم می گردید که گویا اگر همسایه ها نباشند ما در چنان بهشتی زندگی خواهیم نمود، که بهشت موعود بر آن رشک برد، وقتی مزدوران روس به قدرت رسید با بوق و سرنای قوی تری به گوش مردم چکانده شد. از آن به بعد:

اگر در مندوی آرد و یا حبوبات پیدا نمی شد، می گفتند گناه پاکستان است،

اگر زغال در زغال فروشی پیدا نمی شد، می گفتند گناه پاکستان است،

اگر دوا در دوا خانه پیدا نمی شد، می گفتند گناه پاکستان است،

اگر مأموری شب به خانه بر نمی گشت، در حالی که آن بیچاره در همان لحظات در دفاتر "اکسا، کام، خاد و واد" خرد و خمیر می شد، می گفتند، به پاکستان رفته است،

اگر طیاره ها فجایع و قتل های دسته جمعی از نوع کرهالی را به وجود می آوردند، می گفتند گناه پاکستان است، اگر در ظرف ۳ روز بیش از ۲۴ هزار انسان بیگناه را در هرات به خاک و خون می کشیدند، می گفتند گناه ایران است،

اگر زندانی به بزرگی افغانستان ساختند و کلماتی چون "پولیگون" را بار اول وارد فرهنگ و زبان ما نمودند، گفتند گناه پاکستان است،

خلاصه کلام هر چه را می بایست خود در پیشگاه تاریخ و مردم پاسخ گویند و نمی توانستند از عهده برآیند، کار را ساده ساخته شوری آب ابحار را به گردن "کل بچه" اندخته، پاکستان را همان کل بچه معرفی می نمودند.

قبل از آن که به درستی و یا نادرستی این ادعا ها بپردازم و طیفی را که چنین ادعائی را مدام نشخوار می نمود، معرفی دارم با صراحت اعلام می دارم که در این نوشته هدف دفاع از پاکستان نیست، بلکه ضمن تأیید نقش غدارانه طبقات حاکم پاکستان و ارتجاع مذهبی - نظامی آن؛ تثبیت جایگا آن کشور به مثابه همان "کل بچه" در قضایای افغانستان است. در این که سر گل بچه "شوره" دارد هیچ جای مناقشه و جود ندارد، اصل مناقشه در آن است که ما موجودیت انواع متعدد املاح را در آب ابحار نادیده گرفته و فعل و انفعالات طبیعی را کتمان نموده بیابیم سرکل بچه را ببریم تا شوری آب ابحار از بین برود.

از اول گفتیم که من با ادبیات سیاسی زیاد آشنائی ندارم و به همین خاطر مجبورم مطلبم را با امثله وطنی بیان دارم، اطمینان دارم آنهایی که می توانند با زبان سیاسی و فلسفی مطلب بنویسند، اگر جای من می بودند حتماً از تضاد و تضاد عمده و جهت عمده در تضاد و یا مقام انتاگونیزم در تضاد استفاده می نمودند. کم ما و کرم شما. آنهایی با آن زبان می نویسند دست شان درد نکند من هم به شیوه خود و باز بان خود از سر کل بچه و شوری آب ابحار نمی گذرم.

همه می دانیم که مزدوران روس از آغاز به قدرت رسیدن، با تکیه بر تجارب بادار شان، عظیم ترین دستگاه تبلیغاتی را که تا آنزمان در افغانستان سابقه نداشت، به راه انداختند تا به وسیله تبلیغات اگر بتوانند مردم را خر کنند. یکی از ویژگی های آن سیاست تبلیغی نسبت به گذشته آن بود که خلاف سیاست تبلیغی خاندان طلائی، که تمام مطالب از طریق رسانه های دولتی به خورد مردم داده می شد و دیگران حتا در طرح آن مطالب مجاز نبودند،

مزدوران روس اصل را بر آن قرار دادند تا به علاوه رسانه های دولتی و حزبی و به علاوه تمام دم و دستگاه پیمان وارسا، و به علاوه هزاران و صدها، روزنامه، کتاب، مجله و فلم و به علاوه تمام آحاد حزب، از "که تا مه" کارکنان دولت، از به اصطلاح "شورای انقلابی" در داخل گرفته تا تمام سفارت خانه ها و کارمندان آن باید در یک جهت تبلیغ می نمودند: "گناه پاکستان است" "گناه ایران است" "ورنه شوروی ها افغانستان را "پراک" شرق خواهد ساخت."

از آن زمان تا اکنون بار ها دیده شده که افراد میهن فروش و قاتلی چون "سیستانی" خاین و ده ها وابسته، نوکر و معاشخور مزدوران روس و خود آنها، تمام هم غم دنیا را گذاشته، همه ملامتی های دنیا را می خواهند بر پاکستان بار نمایند. با تأسف به علت ترس از این که مبادا در دنیای اتهام زنی کسی انگشت تهمت به طرف آنها دراز نموده و وی را عامل پاکستان نام گذارد، کمتر کسی پیدا می شود تا علیه این سیاست خایانه قد علم نماید. پر روئی و بی حیائی مزدوران و معاشخوران روس به جایی رسیده که اکنون باز هم همان نغمه را این بار برای برائت دادن امریکای جنایتکار و شرکایش به صدا در آورده در یک جا شاخص افغانیت را در مبارزه علیه پاکستان قید می نمایند و در جای دیگر به خاطر تحریف و جا به جایی تضاد ها و کل بچه را مسؤل خرابی دنیا معرفی نمودن، اکلیل گل بر گردن "پاکستان شناس" معلوم الحال می اندازند.

این نوکران اجنبی با وجودی آن که می بینند که ۴۶ کشور با تمام امکانات تخنیکی و الکترونیکی جدید و پیشرفته و با بهره برداری از پیشرفته ترین سلاح بدون انقطاع به قلع و قمع مردم ما مشغول است، در حالی که یکی به خاطر ایجاد لشکر گاه های امریکائی در افغانستان زوزه می کشد و آن دیگری در مدح چین و کلاه کرسی قصیده می سراید، بدون آن که یادی از ده ها و صد ها هزار قربانی تجاوز امریکا و شرکاء نمایند، با تمام دار و دسته انقیاد طلب شان در داخل و خارج می خواهند ما را به جنگ علیه پاکستان بسیج نمایند، آنهم نه بدان خاطر که گویا پاکستان را دشمن تشخیص داده اند بلکه عمدتاً بدان علت که نوکر اند و می خواهند با داران خود را از زیر ضربت مردم برهاند. این قماش افراد که دیروز تا مغز استخوان در خدمت روس اشغالگر قرار داشتند و تا آن گاهی که از طرف آنها به مأموریت جدیدی فرستاده نشدند، حتی برای حفظ ظاهر هم که شده خود را از آغوش روسها کنار نمی کشیدند، امروز برخی ها با تعویض قلاده و برخی دیگر با دبل ساختن آن، در خدمت ارباب جدید قرار دارند.

این حرف را می خواهم به صراحت بنویسم، حتی اگر خیلی ها را خوش آیند هم نباشد. عمل این نوع انسانها "پایه معرفتی" نداشته، آنها آگاهانه به خیانت و وطنفروشی مشغول اند. در نتیجه تلاش های پورتال هم برای تجدید تربیت این چنین اشخاص چیزی بیشتر از آن نیست که در زمانش از طرف بزرگان زبان و ادب دری در مورد آنها چنین آمده است:

ابوشکور بلخی در این مورد چنین می گوید:

که دشمن درختی است تلخ از نهاد	به دشمن برت استواری مباد
اگر چرب و شیرین دهی مرورا	درختی که تلخش بود گوهر را
از او چرب و شیرین خواهی مزید	همان میوه تلخت آرد پدید
گمان بر که زهراست، هرگز مخور	ز دشمن گر ایدون که یابی شکر

مضمون این شعر در هجونامه محمود- که کسانی از آن فردوسی‌اش می‌شمردند- آمده‌است:

درختی که تلخ‌است ویرا سرشت گرش برنشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به کارآورد همان میوه تلخ بارآورد

گفته‌شده که جامی به خواهرزاده چامه سرایش هاتفی سپرد که این مضمون را جامه‌ای دیگر بپوشاند و او چنین سرود:

اگر بیضه زاغ ظلمت‌سرشت نهی زیر طاووس باغ بهشت
به هنگام آن بیضه پروردنش ز انجیر جنت دهی ارزنش
دهی آیش از چشمه سلسبیل در آن بیضه دم دردمد جبرئیل
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ برد رنج بیهوده طاووس باغ

همچنین ابوشکور در دو بیت چنین می‌گوید:

درختی که خردک بود باغبان بگرداند او را چو خواهد چنان
چو گردد کلان باز نتواندش که از کژی و خم بگرداندش

و سعدی این مضمون را چنین می‌گرداند:

شاخ تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

این قماش افراد باید بدانند، که در جریان چیزی کم چهار دهه کشتار و تجاوز، مردم ما حتا آنهایی که در سطح فکری من یلدنگ قرار داشته و دارند، یک نکته را به نیکوئی دریافته اند که دشمنان آنها کی ها اند و از آن جمع یخن چه کسی را اول باید بگیرند، آنها در عمل به اثبات رسانیدند که نه زوزه های عناصر خود فروخته "شورای انقلابی" مزدوران روس و نه هم نجوا های مردم فریبانه پاکستان شناسان معاش خور روس، هیچ کدام نتوانست روس اشغالگر را از آماج حملات آنها به دور دارد، باز هم بار دیگر به اثبات خواهند رسانید که این بار هم هیچ چیزی نمی تواند آنها را از هدف اصلی شان که مبارزه قاطع، همه جانبه و دشمن افکن علیه اشغالگران و منادیان راست و چپ آنهاست، باز دارد .

مردم می دانند که با بریدن سر کل بچه، آب ابچار شیرین نخواهد شد، این را هم می دانند که آب شیرین را باید از کدام منبع تهیه بدارند، و هسته آهسته این را هم فرا می گیرند که چگونه فریبکاران را تجرید و به جایگاه اصلی شان که کاسه لیزی امپریالیزم و ارتجاع است، بفرستند.